

فلاکت تاریخی یک ملت

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

با گذر زمان و اوج گیری سرکوبگری رژیم در داخل کشور تحت رسوایی مافیای اصلاح طلبان نیز به زمین افتاده و همه می بینند که جمهوری اسلامی یگانه رژیمی است که باور دارد همیشه می تواند آن میزان از فشار را که دلخواهش است به جامعه وارد کند. یعنی از هیچ عامل بیرونی جز مصالح خود تاثیر نمی پذیرد. اگر هم مجبور شود سنگسار را موقتا کنار گذارد زنان را از نردبام زندانها به دار می آویزد. بعبارت دیگر اندازه سرکوب را خودش تعیین می کند. شاید برخی این را به حساب قدرت رژیم بگذارند، اما من آنرا از ضعف مخالفان رژیم می دانم.

رژیم و دور باطل اپوزیسیون :

جمهوری اسلامی بعنوان یک حاکمیت جنایتکار در مقابل خود یک شبه اپوزیسیون فسیل شده و بی عرضه را دارد و یک ملت مسخ شده و ترسو را. از کدامیک می بایست وحشت و ترس داشته باشد؟ آن چند جوانی را هم که در دانشگاه شعار می دهند به آسانی شناسایی، دستگیر و حبس می کند یا به اسم قاجاقچی و مفسد و غیره به اعدام می کشد. در همین زمان ۵ تلویزیون و ۱۰ رادیو و ۵۰۰ سایت اینترنتی هم مشغول نق زدن و روضه خوانی و فحاشی هستند. خوب باشند، رژیم را چه باک؟ اینها مشتاق حرف است و بقول رژیمی ها "ورور زیادی". کار به جایی کشیده که رفسنجانی این اپوزیسیون حراف را به چالش طلبیده و می گوید: خوب ای لاف زنها اگر جرات دارید لااقل تا پشت مرزها بیایید. اما برآستی کو جرات؟ از این ۵ میلیونی ایرانی خارج از کشور مگر چند نفر پیدا می شوند که حاضر باشند برای تحقق آنچه در حرف و شعار می گویند به پشت مرزها بروند؟ و تازه اگر هم ۱۰۰ نفری حاضر باشند چنین کنند، از خود می پرسند خوب آن چند هزار نفری که سالهاست آنجا هستند چه کرده اند؟

و این سوالی است به جا. دور باطل اپوزیسیون نیز همین جا شکل می گیرد :

= اپوزیسیون، فرصت طلبانه، منتظر است معجزه وار در داخل کشور خبر مهمی شود، مثلا شورش، قیام چند میلیونی یا چیزی شبیه این.

= در داخل کشور مردم ترسو و مسخ شده، به حق، منتظرند که اپوزیسیون خارج از کشور کاری بکند و در یک حرکت هماهنگ آترناتیو پر قدرت و قابل قبولی را ارائه دهد.

= اپوزیسیون هم بخاطر ضعفهای تاریخی خود و خودخواهی و خود شیفتگی و سازمان بازی و جبهه سازی و اینجور چیزها توان و قابلیت چنین کاری را ندارد.

نتیجه: مردم تکان نمی خورند، اپوزیسیون هر روز فرسوده تر می شود، رژیم با همه مشکلاتش دوام می آورد.

این گره کور و این دور تسلسل فعلا ادامه دارد و تا زمانی که از این دو - اپوزیسیون یا مردم در داخل کشور - یکی تصمیم بگیرد این دور باطل را بشکند، جمهوری اسلامی می کشد و می چاید و می برد و به ریش هر دو می خندد.

این قصه اندوهبار به مدت دو دهه دوام آورده و من ایمان دارم که باز دو دهه دیگر می تواند ادامه پیدا کند، مگر آنکه به همت عمو سام این مشکل به نوعی حل شود و حامد کرزای ایران تعیین شود.

باز هم مطلق بینی ؟

صورت مساله ای که من در بالا بیان کردم ممکن است بسیار مطلق و عریان و حتی نادلچسب جلوه کند، اما، آیا واقعی نیست ؟ آیا نه اینکه ۱۱ سال است این مردم در گوشه و کنار این کشور به پا می خیزند و با چهار سری رگبار مسلسل و گاز اشک آور و یک سری دستگیری و اعدام تلاششان بی نتیجه می شود ؟ آیا می دانید که یازده سال پیش در جریان قیام مشهد مردم عملا شهر را برای نزدیک به ۲۴ ساعت تصرف کردند ؟ اما چرا هیچ یک از این خیزش ها به ثمر نشست ؟ این است فرایند باور آوردن به قدرت مطلق دشمن، یعنی رژیم، پذیرش سلطه او و درونی کردن قید و بند اسارت و مسخ شدن.

در خارج از کشور هم هنوز فعالان سیاسی ما در اسطوره رهبری، سازمان گرایی، خودستایی، خودخدا بینی، طرد کامل دیگری و جز خود را ندیدن و نخواستن گرفتار و مفلوکانه بر در پارلمانهای آمریکا و اروپا می زنند که چون ما نمی توانیم حمایت مردممان را داشته باشیم شما لطف کرده و از ما پشتیبانی کنید.

امروز، در دی ماه ۱۳۸۱ و در آستانه بیست و چهارمین سال به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی هنوز اپوزیسیون ما در خواب ناز است و هنوز اسیر محدودیتهای ذاتی خود که حتی جرات برخورد و اندیشیدن در باره آنرا ندارد. و چه چیزی هست که به ما نوید دهد این پیکر نحیف و معلول و بیمار که ما، از سر اجبار، اپوزیسیون می نامیم بتواند در آینده نزدیک یا کمی دور یا خیلی دور از پس این رژیم جنایتکار تا دندان مسلح برآید ؟

امروز خواسته یا ناخواسته میلیونها ایرانی داخل و خارج از کشور که برایشان جمهوری اسلامی حکومت مطلوبی نیست ناامید از طرف شدن با رژیم می که به خاطر سه بار مشروب خواری جوانی را به اعدام محکوم می کند و در خیابانها دست راست و پای چپ دزدان گرسنه را قطع می کند، چشم امید به جرج دبلیو بوش و عنایات و توجهات حضرتش بسته اند. این است فلاکت تاریخی یک ملت. این است ننگ یک ملت زبون و ترسو و بی توان.

فعالانمان دل خوش کرده اند که رادیو و تلویزیون و سایت اینترنتی دارند و غیر فعالانمان اینکه هر پنج سال یکبار به مدت ۲۰ دقیقه در یک تظاهرات شرکت کنند. از آنطرف امیران سپاه و بسیج و اطلاعات رژیم که همگی از پایگاههای اجتماعی پایین به درجات عالی مادی و مقام و غیره دست یافته اند برای تداوم بخشیدن به این موقعیت رویایی خود صبح تا شب در پی آن هستند که چگونه خون این مردم بدبخت را از طریق سرکوب، جاسوسی، دستگیری، آدم ربایی، سانسور، توقیف، ترور و محاکمه در شیشه کنند. یک لحظه مقایسه کنیم تلاش عوامل رژیم را برای حفظ موقعیت خود که به موقعش، شک ندارم، حاضرند، آنچنانکه ملاحسنی شان گفته بود، ۱۰ میلیون نفر را اگر لازم باشد قتل عام کنند تا از این خوان نعمت محروم نشوند و از آن طرف، اپوزیسیون نوع نظام آینده و قانون اساسی و برنامه های خرد و کلان اقتصادی حکومت آتی را تعیین می کند.

بازبینی روش مبارزاتی :

آیا موقع آن نیست که سر از زیر برف درآوریم و این مسخره بازیهای اپوزیسیونی را کنار بگذاریم و قبول کنیم که تا بحال کودکانه و غیر مسئولانه عمل کرده‌ایم و باید با پذیرش ضعفها و اشتباهاتمان دست به کاری اساسی و بنیادی و متفاوت از گذشته بزنیم ؟

آیا هنوز باید همچون اسب عساری بدنبال اسطوره پوچ و ضد دمکراتیک "رهبر" و باورهای صدمن یک غاز ایدئولوژیک و فرقه‌ای خود بچرخیم و از مقابله واقعی با رژیم جنایتکار، اما ذاتا قابل سرنگونی جمهوری اسلامی، به گونه ای موثر و کارآ فرار کنیم ؟

پس چه شد طرح جبهه همبستگی ؟ چه شد منشور آزادیهای مردم ؟ چه شد این همه شوراهای رهبری دو نفره ؟ آیا این پیشنهادات فقط برای خودنمایی بود ؟

و آیا روزی مردم ما که تاریخ خودخواهیهای اپوزیسیون را ورق خواهند زد بر همه ما لعن و نفرین نخواهند کرد که چرا هنگامی که در عرض بیست و سه سال بیش از هزار میلیارد دلار ثروت این مردم مظلوم را غارت کردند شما به رهبربازی و سازمان‌سازیهای خود پرداختید ؟

کجاست وجدانهای بیداری که باور دارند که برای فروریختن کاخ رژیم ضد مردمی نخست باید کاخ‌های اپوزیسیون خودستای آنرا فرو ریزیم. باید ضعفهای خود را بشناسیم و بر کلیشه‌ها و دگم‌های ذهنی و باورهای غیر واقعی خود خط بطلان کشیده به سوی مبارزه‌ای نو، متفاوت و کارآ قدم برداریم ؟

آیا هنوز فرصت آن هست که باز دو دهه دیگر قربان صدقه رهبرهای اسیر خودشیفتگی شویم و تشکیلات را به صورت فرقه‌ای مقدس ستایش کنیم تا شاید روزی دری به تخته خورد و ما هم رفتیم و نقشی بازی کردیم ؟

فلاکت و حقارت بس است، بیایید براستی آزادیخواه و براستی بزرگ منش باشیم و مبارزه را نه به عنوان یک روش زندگی که بعنوان یک عمل دارای هدف، زمان بندی، و برنامه‌ریزی نگاه کنیم. تلاشهای تشکل‌های مانند جنبش آشتی ملی با تمام محدودیتهایش در مسیر نزدیک سازی نیروهای معتقد به دموکراسی قابل تقدیر است و باید مورد توجه قرار گیرد.

بایید باور کنیم که مبارزه جز با دست در دست یکدیگر گذاشتن و از موانع تفرقه افکن گذشتن به جایی ختم نخواهد شد. مبارزه باید آنچنان جدی و خطرآفرین باشد که مردم را بیدار، مخالفان را فعال و رژیم را سرنگون کند و در غیر این صورت به تفریح یا تسکین وجدان بیشتر شبیه است تا چیز دیگر.

× ×